

هیوم و بیداری کانت از خواب جزمیت؛ نگاهی دوباره

سید محمدحسن آیت الله زاده شیرازی*
آرش جمشیدپور**

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۶

چکیده

ایمانوئل کانت در تمهیدات به صراحت می‌گوید هشدار دیوید هیوم بود که او را نخستین بار از خواب جزمیت بیدار کرد. با وجود اذعان کانت، هنوز بر کانت‌شناسان روشن نیست که هیوم دقیقاً چگونه کانت را از خواب جزمیت بیدار کرد. اختلاف مفسران برخاسته از این است که در مورد هیچ کدام از جوانب این تأثیر و تأثر اجماعی وجود ندارد. آیا بحث هیوم از علیت کانت را از خواب جزمیت بیدار کرد، یا بحث او از تعارض‌های قوه تخیل؟ اگر اولی است، کدام بحث هیوم از علیت؟ آیا کانت اساساً آشنایی دست‌اولی با مکتوبات هیوم داشته است؟ در مقدمه، پرسش‌های مختلف مرتبط با مسئله را متمایز می‌کنیم. در بخش اول، به جنبه تاریخی تأثیر هیوم و میزان آشنایی کانت با دو کتاب هیوم می‌پردازیم. در بخش دوم، نخست از جنبه تفسیری نسبت هیوم و کانت بحث می‌کنیم و استدلال می‌کنیم که بحث هیوم از «اصل علی عام» در کتاب رساله‌ای در باب طبیعت انسان کانت را از خواب جزمیت بیدار کرده است. اگر دیدگاه ما درباره نسبت هیوم و کانت درست یا موجه باشد، آنگاه سایر تأثیرات هیوم بر کانت را نیز باید با نظر به همین دیدگاه تبیین کرد. در نتیجه‌گیری، خلاصه‌ای از یافته‌های تحقیق را ارائه می‌کنیم.

واژگان کلیدی: علیت، اصل علی عام، قوانین علی خاص، رساله، تمهیدات

* استادیار فلسفه غرب دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک:

h_shirazi@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه جدید و معاصر غرب، دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک:

arash_philomis@yahoo.com

مقدمه

ایمانوئل کانت در مقدمه تمهیدات آشکارا می‌گوید که «این هشدار^۱ دیوید هیوم بود که نخستین بار سال‌ها پیش مرا از خواب جزمی‌مذهبان بیدار کرد و به پژوهش‌های من در قلمرو فلسفه نظری جهت دیگری بخشید».^۲ این اعتراف صریح کانت و تعبیر «نخستین بار» حکایت از عمق تأثیر هیوم بر کانت دارد. کانت در همان مقدمه تمهیدات و چند بند قبل از عبارت نقل شده، به تحلیل هیوم از رابطه علت و معلول اشاره می‌کند. با این همه، کانت در مقدمه‌اش مطالب دقیق و مبسوط‌تری درباره آثار و مباحث هیوم نمی‌گوید. اظهارات مجمل کانت در تمهیدات در کنار برخی سخنان دیگر او باعث پیدایش مجموعه‌ای از پرسش‌های تاریخی - تفسیری در باب نسبت هیوم و کانت شده است. این پرسش‌ها و مسائل تاریخی - تفسیری را می‌توان در قالب سه پرسش زیر تقریر کرد.

پرسش اول: پرسش اول دو جنبه تاریخی و تفسیری دارد. جنبه تاریخی پرسش اول این است که کانت با کدامیک از دو اثر مشهور هیوم، رساله‌ای در باب طبیعت انسان^۳ (۱۷۳۹-۴۰) و جستاری درباره فاهمه انسان^۴ (۱۷۴۸)، آشنا بوده است؟ آیا او آشنایی دست‌اولی با این دو کتاب داشته، یا آن‌ها را به واسطه آثار دیگران و از طریق مکتوبات اشخاصی دیگر می‌شناخته است؟ متأسفانه کانت در مقدمه تمهیدات اشاره‌ای به هیچ یک از این دو کتاب نمی‌کند. و همین عدم اشاره کانت موجب پیدایش اختلافاتی در میان مفسران شده است: کانت از تحلیل هیوم در رساله متأثر بوده است یا از تحلیل او در جستار یا از هر دو؟ جنبه تفسیری پرسش اول را می‌توان به صورت زیر مطرح کرد: کدامیک از تحلیل‌های هیوم از علیت بر کانت تأثیر نهاده است؟ تحلیل هیوم از «اصل علی عام»^۵ یا تحلیل او از «قوانین علی خاص»^۶ هیوم در کتاب

^۱. برای ملاحظه توضیحی در مورد معنای واژه آلمانی Erinnerung که کانت به کار برده است، بنگرید به Ertl 2002: 617, n 3.

^۲. کانت ۱۷۹۰: ۸۹.

^۳. *A Treatise of Human Nature*

^۴. *An Enquiry Concerning Human Understanding*

در ادامه مقاله، برای اشاره به این دو کتاب از عناوین اختصاری رساله و جستار استفاده خواهیم کرد.

^۵. general causal maxim

^۶. specific causal laws

این اصطلاح و اصطلاح قبلی را جیمز فن کلیو برای توضیح نظرگاه هیوم به کار برده است (Van Cleve 1999: 30).

رساله هر دو مسئله را مطرح می‌کند. نخست مسئله «اصل علی عام» را تقریر می‌کند و سپس سراغ مسئله «قوانین علی خاص» می‌رود. اما در کتاب *جستار* فقط از مسئله «قوانین علی خاص» بحث می‌کند و مسئله «اصل علی عام» را پیش نمی‌کشد. حال، جنبه تفسیری پرسش اول این است که بحث هیوم از اصل علی عام کانت را از خواب جزمیت بیدار کرد یا بحث او از قوانین علی خاص؟ اگر دو جنبه تاریخی و تفسیری پرسش اول را با یکدیگر ترکیب کنیم، به پرسش زیر می‌رسیم: تحلیل هیوم از «اصل علی عام» در *رساله* بر کانت تأثیر گذاشت یا تحلیل او از «قوانین علی خاص» در *جستار*؟

پرسش دوم: پرسش قبلی بر خاسته از این باور مرسوم است که بحث هیوم از علیت کانت از خواب جزمیت بیدار کرده است. اما در سه دهه اخیر، برخی این باور را به پرسش کشیده و برای تبیین تأثیر هیوم بر کانت نظریه‌های دیگری را مطرح کرده‌اند. (الف) بحث هیوم از نقش اصل علیت در مابعدالطبیعه و ادله اثبات وجود خدا؛ (ب) نقد هیوم به اصل جهت کافی؛ و (ج) بحث هیوم درباره تعارض‌های قوه تخیل نمونه‌هایی از نظریه‌های بدیل هستند. به این ترتیب، پرسش سوم این است که اساساً کدام بحث هیوم بر کانت تأثیر گذاشته است؟ این پرسش از آن رو برای بعضی از دانشوران مهم شده است که کانت در برخی موارد روایت دیگری از تحول فکری‌اش ارائه می‌کند. مهم‌ترین و مشهورترین مورد نامه مشهور کانت به کریستین گاروه در ۲۱ سپتامبر سال ۱۷۹۸ است. کانت در پایان نامه می‌نویسد: «تحقیق درباره وجود خدا، فناپذیری و غیره نبود که نخستین بار مرا از خواب جزمی‌ام بیدار کرد، بلکه تحقیق درباره تعارض عقل محض بود ... که مرا نخستین بار از خواب جزمی‌ام بیدار کرد ...»^۱. این بخش از نامه از این جهت مهم است که کانت در اینجا نیز از تعبیر «نخستین بار» استفاده کرده است. اما دیدیم که کانت در مقدمه *تمهیدات* می‌گوید آنچه او را «نخستین بار» از خواب جزمی‌اش بیدار کرد هشدار هیوم بود. و اگر هشدار هیوم را مربوط به اصل علیت بدانیم، باید نتیجه بگیریم که بحث هیوم از علیت کانت را نخستین بار از خواب جزمی بیدار کرده است. به نظر می‌رسد که در اینجا نوعی ناسازگاری در کار است.

پرسش سوم: پرسش سوم این است که بیداری کانت از خواب جزمی در چه سال‌هایی رخ داده است؟ هرچند این پرسش در قیاس با پرسش‌های قبلی کمتر مورد اختلاف بوده است،

^۱. Kant 1999: 552

متمایز کردن این پرسش از پرسش‌های قبلی و طرح آن به عنوان پرسشی مستقل ضروری است. این پرسش نیز از حیث تفسیری و برای فهم روند تحول فکری کانت ضرورت دارد. در این مقاله، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم. از نظر ما، تحلیل تاریخی - متنی نسبت هیوم و کانت به قدر کفایت نشان می‌دهد که نقد هیوم به «اصل علی عام» در رساله کانت را از خواب جزمیت بیدار کرده است. این نتیجه‌گیری اولیه دلیلی است بر این که سایر تأثیرات احتمالی هیوم بر کانت (سه نظریه بدیل دیگر) را باید در پرتو و در چارچوب نقد او به اصل علی عام فهم و تفسیر کرد. به این ترتیب، در بخش اول مقاله، به جنبه تاریخی پرسش اول پاسخ می‌دهیم. در بخش دوم مقاله، نخست به جنبه تفسیری پرسش اول می‌پردازیم و سپس به پرسش‌های دوم و سوم پاسخ می‌دهیم.

میزان آشنایی کانت با رساله و جستار

کانت تا چه حد با رساله و جستار آشنا بوده است؟ این پرسش، فارغ از جنبه تاریخی‌اش، از حیث تفسیری و برای روشن ساختن نسبت کانت با هیوم مهم است و پاسخ به این پرسش چه بسا پاسخ جنبه تفسیری پرسش اول و جواب سؤال دوم و سوم را نیز معلوم و معین کند. برای مثال، اگر نتیجه تحقیقات تاریخی نشان دهد که کانت با یکی از دو کتاب هیوم مطلقاً آشنا نبوده است، در آن صورت می‌توان استدلال کرد که مباحث هیوم در آن کتاب نمی‌توانسته کانت را از خواب جزمی‌اش بیدار کند.

خوشبختانه، دانش تاریخی ما در باب نسبت کانت و هیوم آن قدرها ناقص و اندک نیست، و بنابراین می‌توان امیدوار بود که این دانش تاریخی در پاسخ به پرسش اصلی ما («هیوم چگونه کانت را از خواب جزمیت بیدار کرد؟») به کار بیاید. نخستین مطلب تاریخی روشن و پذیرفته شده این است که کانت آشنایی دست‌اول کاملی با کتاب جستاری درباره فاهمه انسان (۱۷۴۸) داشته است. پیش از طرح شواهد، جا دارد که دو مطلب را توضیح دهیم. اول این که، منظور از «آشنایی دست‌اول» این است که کانت خود این کتاب را مطالعه کرده بود نه این که به واسطه متنی دیگر و از طریق گزارش‌های دیگران با محتوی این کتاب آشنا بوده باشد. مطلب دوم این است که وقتی از «آشنایی دست‌اول» سخن می‌گوییم مرادمان این نیست که کانت متن انگلیسی جستار را خوانده بود. بنا بر ادعای بسیاری از دانشوران، کانت زبان انگلیسی را نمی‌دانسته^۱ یا

^۱ P. Wolff 1960: 122

در هر صورت چیزی به این زبان نمی‌خوانده است.^۱ بنابراین، آشنایی دست‌اول کانت با آثار هیوم از طریق ترجمه‌های آلمانی بوده است. حال، پرسش این است که برای آشنایی دست‌اول کانت با کتاب *جستار* چه شواهدی وجود دارد؟ نخست این که *جستار* هیوم در سال ۱۷۵۵ و در جلد دوم از مجموعه‌ای چهارجلدی به زبان آلمانی منتشر شد. بنابراین، کانت از همان سال ۱۷۵۵ به کتاب *جستار* دسترسی داشته است. شاهد دوم این است که نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه شخصی کانت موجود بوده است.^۲ و شاهد سوم و مهم‌تر این است که چنان که مفسران کانت گفته‌اند، تعبیر مشهور «خواب جزمی» که کانت در *تمهیدات* به کار می‌برد اشاره‌ای است به تعبیری که یوهان گئورگ سولتسر در دیباچه‌اش بر ترجمه آلمانی *جستار* آورده است. سولتسر در دیباچه اظهار امیدواری می‌کند که «انتشار این اثر خواب راحت آنها [یعنی فیلسوفان آلمانی] را برآشوبد و به آنها مشغولیت جدیدی بدهد».^۳ بنابراین، تعبیر «خواب جزمی» کانت به احتمال قریب به یقین اشاره‌ای به تعبیر سولتسر بوده است. این شواهد در کنار برخی شواهد دیگر^۴

^۱. Louden 2017: 164; Ertl 2002: 628

کمپ اسمیت نیز می‌گوید که کانت آشنایی ناکاملی با زبان انگلیسی داشته است (Kemp Smith 2003: xxxvi, n 1). در مورد آشنایی کانت با زبان انگلیسی و میزان آن بین دانشوران اختلاف هست، هرچند به نظر می‌رسد باور عمومی این است که کانت آن‌قدرها با زبان انگلیسی آشنا نبوده است که از متون این زبان استفاده کند. می‌توان بر این ادعا شهادتی هم آورد. یکی از نوشته‌های هیوم که تأثیر عمیق و پایداری بر کانت گذاشت قسمت نتیجه‌گیری کتاب اول *رساله* است. این قطعه مختصر از کتاب *رساله* را یوهان گئورگ هامان، دوست نزدیک کانت، با عنوان مشهور «افکار شبانه یک شکاک» به آلمانی ترجمه کرد که در روزهای پنجم و دوازدهم جولای ۱۷۷۱ در *Königsberger Zeitung* منتشر شد. این نوشته تأثیر زیادی بر کانت نهاد و با توجه به اهمیتی که هیوم از سال‌های پایانی دهه ۱۷۵۰ برای کانت داشته است، به نظر می‌رسد اگر کانت زبان انگلیسی می‌دانست خود به مطالعه اصل انگلیسی آثار هیوم مبادرت می‌کرد و منتظر ترجمه این آثار نمی‌ماند. اما حتی اگر بپذیریم که کانت می‌توانسته از منابع انگلیسی استفاده کند، در این مطلب تردید چندانی نیست که او این منابع را نمی‌خوانده است. مهم‌ترین دلیل بر این ادعا پژوهشی است که بنو اردمان انجام داد و همه ارجاعات کانت به منابع انگلیسی را از سال ۱۷۵۵ به بعد بررسی کرد. بنا به ادعای اردمان، «همگی این ارجاعات بدون استثنا به قطعاتی بودند که در متون ترجمه‌شده آمده بودند» (P. Wolff 1960: 122). هرچند در برابر ادعای اردمان استثنایی نیز ذکر کرده‌اند (P. Wolff 1960: 123). تحقیق اردمان حکایت از آن دارد که کانت، حتی با فرض آشنایی او با انگلیسی، چیزی به این زبان نمی‌خوانده است. این مطلب با سخن نخستین زندگی‌نامه‌نویسان کانت نیز تأیید می‌شود که می‌گویند کانت چیزی به انگلیسی نمی‌خوانده است (Ertl 2002: 628).

^۲. Louden 2017: 164

^۳. Louden 2017: 175

عبارت داخل کروشه از خود لاودن است.

^۴. Kuehn 1983: 180

به روشنی نشان می‌دهند که کانت از همان اواسط دهه ۱۷۵۰ کاملاً به فلسفه نظری هیوم توجه داشته است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که این مطلب مربوط به تاریخ فلسفه، یعنی آشنایی کانت با کتاب *جستار*، چه ربطی به مسئله نسبت کانت با هیوم دارد؟ پاسخ این است که این واقعیت تاریخی ممکن است پاسخی به جنبه تفسیری پرسش اول ما بدهد. در مقدمه و در ضمن طرح پرسش اول گفتیم که یکی از احتمالات این است که تحلیل هیوم از «قوانین علی خاص» کانت را از خواب جزمیت بیدار کرده باشد.^۱ حال، از آن جا که هیوم در *جستار* از «قوانین علی خاص» بحث می‌کند، شواهد تاریخی مربوط به آشنایی کانت با *جستار* می‌توانند موقتاً مؤیدی بر این ادعا باشند که تحلیل هیوم از قوانین علی خاص کانت را از خواب جزمیت بیدار کرد. البته می‌گوییم «موقتاً»، زیرا هنوز مسئله آشنایی کانت با کتاب *رساله* را بررسی نکرده‌ایم. در هر صورت، تا اینجا شواهد تاریخی از آشنایی کانت با *جستار* دفاع می‌کنند.

آیا کانت با کتاب *رساله‌ای در باب طبیعت انسان* (۱۷۳۹-۴۰) آشنا بوده است؟ این کتاب در سه جلد و در سال‌های ۱۷۹۰-۹۲ به آلمانی منتشر شد. حال، از آن جا که کانت زبان انگلیسی نمی‌دانسته یا اثری به این زبان نمی‌خوانده است، روشن است که کانت تا دهه ۱۷۹۰ میلادی آشنایی دست‌اولی با کتاب *رساله* نداشته است؛ یعنی خود این کتاب را مطالعه نکرده بود. البته، دلایلی بر آشنایی دست‌اول کانت با *رساله* اقامه شده است. برای مثال، کانت در یکی از نوشته‌های خود در دهه ۱۷۶۰ از مثال «سزار» و تشبیه «اقیانوس» استفاده می‌کند، مثال و تشبیهی که هیوم نیز در *رساله* به کار گرفته است. اما رابرت پل وولف معتقد است که این شواهد چندان قانع‌کننده نیستند، زیرا مثال «سزار» که کانت در بحث از محمول وجود به کار می‌برد به لایب‌نیتس برمی‌گردد و احتمال معقول‌تر این است که کانت مثال «سزار» را از لایب‌نیتس گرفته است. تشبیه «اقیانوس» در بحث از معرفت و شکاکیت نیز از نظر پل وولف تشبیهی عام و رایج بود که جان لاک هم آن را به کار برده بود و بنابراین، می‌توان فرض کرد که این تشبیه به طور مستقل به ذهن هر سه فیلسوف خطور کرده باشد. از این گذشته، پل وولف می‌گوید که هیوم و کانت بی‌تردید کتاب پژوهشی درباره فاهمه انسان^۲ جان لاک را

^۱. بنگرید برای مثال به Anderson 2010: 81-120

^۲. *An Essay Concerning Human Understanding*

خوانده بودند و بنابراین، حتی اگر فرض بر اخذ و اقتباس تشبیه باشد، چه بسا کانت این تشبیه را از لاک گرفته باشد.^۱ این دلایل در کنار شواهدی چون ناآشنایی کانت با زبان انگلیسی و بی‌اطلاعی کانت از بحث جوهر و جهان خارج که در رساله مطرح شده‌اند، نشان می‌دهند که کانت با رساله آشنایی دست‌اولی نداشته است.^۲

اما آیا کانت به طریق دیگری و به واسطه گزارش شخص دیگری با رساله آشنا نبوده است؟ برخی کانت‌شناسان مثل نورمن کمپ اسمیت و رابرت پل وولف نشان داده‌اند که کانت از طریق کتاب پژوهشی در باب ماهیت و تغییرناپذیری حقیقت برخلاف سفسطه و شکاکیت،^۳ اثر جیمز بیٹی (۱۷۳۵-۱۸۰۳)، فیلسوف فهم عرفی اسکاتلند، با برخی از آرای هیوم در رساله، خصوصاً بحث هیوم از اصل علی عام، آشنا بوده است. جیمز بیٹی از فیلسوفان مکتب فهم عرفی اسکاتلند و از منتقدان فلسفه هیوم بود و در کتاب مذکور به نقد تحلیل هیوم از علیت می‌پردازد. کتاب بیٹی در سال ۱۷۷۰ به زبان انگلیسی منتشر و در سال ۱۷۷۲ به آلمانی ترجمه شد. چنان که پل وولف می‌گوید، بیٹی به سه جنبه فلسفه هیوم می‌پردازد: بحث هیوم از استنتاج‌های علی خاص، نقد هیوم به اصل علی عام، و مسئله این‌همانی شخصی.^۴ دو مطلب اخیر یعنی «اصل علی عام» و «این‌همانی شخصی» مسائلی هستند که کانت نمی‌توانسته با مطالعه کتاب جستار از آن‌ها آگاه شود. بنابراین، باید فرض کرد که کانت از طریق کتاب بیٹی با این دو جنبه از فلسفه هیوم آشنا بوده است.^۵

برای مدلل کردن آشنایی کانت با کتاب بیٹی دلایل متنی - تاریخی دیگری نیز می‌توان برشمرد. دلیل نخست این است که سخنان کانت در مقدمه تمیهدات نشان می‌دهند که او کتاب بیٹی

^۱ . برای ملاحظه دلایل له و علیه این ادعا که کانت آشنایی دست‌اولی با رساله داشته است، و نیز برای ملاحظه نتیجه‌گیری نهایی پل وولف، بنگرید به P. Wolff 1960: 122-3

^۲ . P. Wolff 1960: 123

^۳ . An Essay on the Nature and Immutability of Truth in Opposition to Sophistry and Scepticism

^۴ . P. Wolff 1960: 119

^۵ . پاتریشیا کیچر در مدخل «جیمز بیٹی» (در مدخل فلسفی کمبریج) به این مطلب اشاره می‌کند: «وقتی پژوهش بیٹی به آلمانی ترجمه شد (۱۷۷۲)، کانت توانست بحث‌های هیوم درباره این‌همانی شخصی و علیت را بخواند. از آن جا که این موضوعات در کتاب جستاری درباره فاهمه انسان هیوم گنجانده نشده بودند، بیٹی امکان دسترسی کانت به دو مسئله مطرح‌شده در رساله‌ای در باب طبیعت انسان را فراهم کرد، مسائلی که در بسط و تحول ایدئالیسم استعلایی حیاتی بودند» (Kitcher 1999: 75).

را خوانده بوده است. کانت در مقدمه تمهیدات، پس از آن که تحلیل هیوم از علیت را توضیح می‌دهد، به بیتی و رید و اسوالد اشاره می‌کند.^۱ مهم‌تر از این، کانت درست در بند بعدی فقط به بیتی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «من فکر می‌کنم که هیوم هم می‌توانست به اندازه بیتی مدعی داشتن ذوق سلیم و حتی بالاتر از آن، مدعی داشتن عقل نقاد گردد، که بیتی به یقین فاقد آن بود.»^۲ اشاره منحصراً کانت به بیتی این باور را تقویت می‌کند که او کتاب بیتی را می‌شناخته است. مهم‌تر از همه این که به نظر می‌آید برخی واژگان و سخنان کانت در مقدمه تمهیدات اشاره و کنایه‌ای به نقد بیتی به تحلیل هیوم از علیت است. بیتی می‌گوید که اصل علیت «واضح»، «یقینی» و «شک‌ناپذیر» است.^۳ اعتراض و طعن کانت به فیلسوفان فهم عرفی این بود که اینان در نمی‌یافتند که مسئله بر سر «درست»، «مفید» و «گریزناپذیر» بودن مفهوم علت نیست. در اینجا بود که کانت آن جمله مشهور را درباره نحوه مواجهه فیلسوفان فهم عرفی با هیوم نوشت: «اینان همواره درست آنچه او [هیوم] درباره آن شک می‌کرد مسلم می‌گرفتند و برعکس آنچه درباره آن شکی به خاطر او خطوط نکرده بود به زور و حتی با گستاخی اثبات می‌کردند.»^۴ دور نیست اگر بگوییم که این جمله درباره شیوه نقد بیتی به هیوم است. شاهد دوم این که هامان، یکی از نزدیک‌ترین دوستان کانت، از پژوهندگان جدی فلسفه هیوم بود و طبیعتاً کانت می‌توانسته است در مصاحبت با او اطلاعاتی درباره رساله به دست آورد.^۵ خصوصاً که ترجمه قطعه‌ای از رساله که در سال ۱۷۷۱ و در دو شماره *Königsberger Zeitung* منتشر می‌شود به دست هامان انجام شده بود. کانت‌شناسان معتقدند که ترجمه این قسمت از رساله (که با عنوان «افکار شبانه یک شکاک» به آلمانی ترجمه می‌شود) در توجه کانت به مسئله تعارض‌های عقل دخیل بوده است. با توجه به تأثیری که این قطعه از رساله در

^۱ کانت ۱۳۹۰: ۸۷

^۲ کانت ۱۳۹۰: ۸۸

^۳ P. Wolff 1960: 120

^۴ کانت ۱۳۹۰: ۸۷

^۵ مانفرد کوون می‌گوید که غیر از هامان، کراوس نیز می‌توانسته واسطه آشنایی کانت با رساله بوده باشد. کراوس، یکی دیگر از دوستان نزدیک کانت، بنا به قول هامان رساله را به خوبی می‌شناخته است. کوون می‌گوید که کانت و کراوس به طور منظم به قدم‌زنی‌های طولانی می‌پرداختند و به کرات با یکدیگر شام می‌خوردند. از نظر کوون، همه این‌ها شواهدی هستند در تأیید این مطلب که کانت از طریق هامان و کراوس می‌توانسته آشنایی کاملاً خوبی با رساله داشته باشد. بنگرید به Kuehn 1983: 185, n 42

بسط و تحول نظر کانت دربارهٔ تعارض‌های عقل محض داشته است، بسیار بعید است که کانت یک سال بعد و پس از انتشار کتاب *بیتی* به زبان آلمانی (۱۷۷۲) از محتوای این کتاب بی‌خبر بوده باشد.^۱

به این ترتیب، می‌توانیم نتیجه بگیریم که کانت از طریق کتاب *بیتی* (و احیاناً سخنان دوستان هیوم‌شناس‌اش) با بخشی از محتوای *رساله آشنا* بوده است. اکنون، شواهد تاریخی نشان می‌دهند که کانت با *رساله* و *جستار آشنا* بوده است. پرسش اول ما (در شکل ترکیبی‌اش) این بود که آیا تحلیل هیوم از «اصل علی‌عام» در *رساله* کانت را از خواب جزمی بیدار کرده است یا تحلیل او از «قوانین علی‌خاص» در *جستار*؟ اکنون بر اساس شواهد تاریخی، این امکان هست که مطالعهٔ گزارش *بیتی* از تحلیل هیوم از «اصل علی‌عام» کانت را از خواب جزمی بیدار کرده باشد، و این امکان هم هست که مواجهه با بحث هیوم از «قوانین علی‌خاص» در *جستار* در کانت تأثیر نهاده باشد. به این ترتیب، شواهد تاریخی با قطع و یقین به سود هیچ یک از دو منشأ تأثیر حکم نمی‌کنند. با این همه، در بخش بعدی خواهیم دید که بحث مختصر کانت در مقدمهٔ *تمهیدات* نشان می‌دهد که او به احتمال زیاد از طریق مطالعهٔ کتاب *بیتی* از خواب جزمی بیدار شده است. اما پیش از آن که به بخش بعدی برویم، اشاره به یک نکته ضروری است، نکته‌ای که چه بسا دلیلی بر تأثیر کتاب *بیتی* و بحث هیوم از اصل علی‌عام باشد. گفتیم که شواهد تاریخی با قطع و یقین از هیچ‌یک از دو دیدگاه بدیل دفاع نمی‌کنند. با این حال، شواهد تاریخی دست‌کم دلیلی فراهم می‌آورند که نشان می‌دهد *رساله* کانت را از خواب جزمیت بیدار کرده است. دیدیم که کانت از سال ۱۷۵۵ با *جستار آشنا* بوده و این آشنایی دست‌اول هم بوده است. و نیز دیدیم که کانت در سال ۱۷۷۲ و با واسطهٔ *بیتی* با *رساله آشنا* می‌شود. از طرف دیگر، می‌دانیم که کانت حتی در *رساله استاد*^۲ سال ۱۷۷۰ نیز هنوز در سنت وولفی - لایب‌نیتسی بود و اعتقاد داشت که مفاهیم فاهمه بر ذوات معقول اطلاق می‌شوند. هرچند کانت در *رساله استاد* بین دو قوهٔ فاهمه و حساسیت تمایز می‌گذارد، اما در این اثر او، هنوز ایدئالیسم استعلایی و فلسفهٔ نقادی متولد نشده است. این واقعیت تاریخی پرسش مهمی پیش می‌آورد. اگر بحث هیوم از قوانین علی‌خاص در *جستار* کانت را از خواب جزمی‌اش بیدار

^۱. مفسران به شواهد تاریخی دیگری هم اشاره کرده‌اند. بنگرید به Keuhn 1983: 184, n 40

^۲. *Inaugural Dissertation*

کرده است، پس چرا تحول فکری کانت حدود ۱۷ سال به طول انجامیده است (از ۱۷۵۵ تا ۱۷۷۲)؟ در بخش بعدی خواهیم دید که کانت در سال ۱۷۷۲ بود که پرسش‌های جدی مربوط به ارجاع و دلالت مقولات را مطرح می‌کند. در این صورت، روشن نیست که اگر کانت از سال ۱۷۵۵ با جستار آشنا و از آن متأثر شده، چرا تحول فکری او زودتر حادث نشده است؟ دیدگاهی که می‌گوید بحث هیوم از قوانین علی خاص کانت را از خواب جزمی بیدار کرده است، پاسخ روشن و موجهی برای این پرسش ندارد. حال، فرض کنیم که تحلیل هیوم از اصل علی عام در رساله (با واسطه گزارش بیتی) بر کانت تأثیر گذاشته باشد. بر اساس این فرضیه، تأثیر هیوم بر کانت در دوره سکوت یازده‌ساله او قرار می‌گیرد و این منافاتی با سایر واقعیت‌های تاریخی و آرای کانت در سایر آثارش (مثل رساله استادی ۱۷۷۰) ندارد. مهم‌تر از این، چنان که در بخش بعدی خواهیم دید، درگیری کانت با مسئله دلالت مقولات در سال ۱۷۷۲ بوده است، و به نظر می‌رسد که همزمانی انتشار کتاب بیتی با تفکرات مستقل کانت تصادفی و بی‌اهمیت نیست. حال که جنبه تاریخی پرسش اول روشن شده است، می‌توانیم به تحلیل متنی رساله هیوم و تمهیدات کانت رو کنیم، تحلیلی که به جنبه تفسیری پرسش اول ما مربوط است و نشان می‌دهد که بحث هیوم از اصل علی عام بوده که کانت را از خواب جزمی‌اش بیدار کرده است.

تحلیل متنی رساله و تمهیدات

هیوم در بندهای پایانی قسمت دوم از بخش سوم کتاب اول رساله، دو پرسش مهم و متمایز از هم مطرح می‌کند. او می‌نویسد:

«نخست، به چه دلیلی این را ضروری می‌دانیم که هر چیزی که وجودش آغازی دارد، باید علتی هم داشته باشد؟ دوم، چرا نتیجه می‌گیریم که چنین علل خاصی باید ضرورتاً چنان معلول‌های خاصی داشته باشند؛ و ماهیت «استنتاج» یکی از دیگری، و ماهیت «باوری» که بر آن مبتنی می‌کنیم چیست؟»^۱

این دو پرسش، به ترتیب، ناظر به همان «اصل علی عام» و «قوانین علی خاص» هستند. پیش از ادامه بحث، توضیحی در مورد وجوه فلسفی هر دو پرسش ضروری است. سؤال اول این است که چرا «هر حادث زمانی ضرورتاً علتی دارد»؟ موضوع پرسش نخست هیوم همان «اصل علی عام» است. پرسش هیوم هر دو جنبه معرفتی و موجهاتی این اصل را در برمی‌گیرد: به چه

^۱ Hume 2007: 55

دلیلی (جایگاه معرفتی) تصور می‌کنیم که گزاره «هر حادث زمانی علتی دارد» ضروری (جایگاه موجهاتی) است؟ به بیان دیگر، هیوم هم از بُعد مابعدالطبیعی - هستی‌شناختی این اصل (ضروری یا امکانی بودن آن) می‌پرسد، و هم از شیوه دسترسی ما به چنین اصلی (پیشینی یا پسینی بودن‌اش). گزاره «هر حادث زمانی علتی دارد» را «اصل علی عام» نامگذاری می‌کنیم زیرا با طرح این گزاره از هیچ قانون علی - معلولی خاصی سخن نمی‌گوییم، بلکه از نفس معلل بودن حادثات زمانی خبر می‌دهیم. سؤال دوم، برخلاف سؤال اول، از نسبت‌های علی مشخص و از «قوانین علی خاص» بحث می‌کند. برای مثال، گزاره «سیگار ضرورتاً علت سرطان است» را در نظر بگیرید. در اینجا، سرطان‌زایی ضروری سیگار مصداق اصل علی عام قرار گرفته است. هیوم در اینجا نیز، مانند پرسش اول، می‌تواند از جنبه معرفتی و موجهاتی این قانون علی خاص بپرسد: به چه دلیلی (جایگاه معرفتی) تصور می‌کنیم که گزاره «سیگار علت سرطان است» ضروری (جایگاه موجهاتی) است؟ و در اینجا نیز، هیوم هم از بُعد مابعدالطبیعی - هستی‌شناختی این قانون علی خاص (ضروری یا امکانی بودن آن) می‌پرسد، و هم از شیوه دسترسی ما به چنین قانونی (پیشینی یا پسینی بودن‌اش). هر دو پرسش فلسفی هستند. پرسش از پیشینی یا پسینی بودن «اصل علی عام» پرسشی معرفت‌شناختی و در نتیجه فلسفی است. پرسش از ضروری یا امکانی بودن «اصل علی عام» پرسشی مابعدالطبیعی و در نتیجه فلسفی است. همین سخن در مورد پیشینی/پسینی و ضروری/امکانی بودن «قوانین علی خاص» نیز ضروری است. این دو پرسش نیز پرسش‌هایی متعلق به قلمرو فلسفه علم و مابعدالطبیعه هستند و در نتیجه فلسفی‌اند. در اینجا باید به نکته‌ای توجه داشت. این درست است که «توجیه» قوانین علمی خاص بر عهده دانشمندان است و در حوزه علوم تجربی قرار می‌گیرد. دانشمندان هستند که باید گزاره «سیگار علت سرطان است» را «توجیه» کنند. اما بحث از پیشینی یا پسینی بودن «شیوه توجیه» گزاره مذکور بر عهده فیلسوفان است. فیلسوفان هستند که از «شیوه توجیه» قوانین علمی خاص، یعنی پیشینی یا پسینی بودن این قوانین، بحث می‌کنند. به همین سان، بحث از ضروری یا امکانی بودن قوانین علمی بر عهده فیلسوفان است. دانشمندان با روش‌های تجربی چنین قوانینی را کشف و اعلام می‌کنند. آنگاه فیلسوفان این پرسش را مطرح می‌کنند که این قوانین ضروری هستند یا امکانی. همین سخن در مورد اصل علی عام نیز صادق است، جز این که در مورد اصل علی عام، نه تنها بحث از «شیوه توجیه» این اصل و بحث از ضروری

یا امکانی بودن آن بر عهده فیلسوف است، بلکه بحث از «توجیه» این اصل نیز بر دوش فیلسوفان است.

هیوم در رساله از پرسش اول شروع می‌کند. هدف او آن است که نشان دهد گزاره اول، یعنی اصل علی عام، ضروری نیست. هیوم بر این تصور است که وقتی نشان دهد که اصل علی عام ضروری نیست، آنگاه می‌تواند پرسش از توجیه این اصل را در پرسش از توجیه قوانین علی خاص ادغام کند. بنابراین، هیوم نخست می‌کوشد نشان دهد که اصل علی عام نه شهودی است و نه برهانی. هیوم می‌گوید که هر نوع یقین فقط برخاسته از مقایسه ایده‌ها و کشف نسبت‌های تغییرناپذیر است.^۱ اما از نظر هیوم، گزاره «هر آن چه آغازی دارد باید علتی وجودی داشته باشد» مستلزم هیچ یک از نسبت‌های تغییرناپذیر نیست تا بتوان به نحو شهودی یا برهانی به صدق آن پی برد. هیوم می‌گوید که تمایز ایده‌های آغاز وجود و علت به ما مجال می‌دهد که به آسانی بتوانیم یک چیز را در این لحظه ناموجود و در لحظه بعدی موجود تصور کنیم بی آن که ضروری باشد ایده متمایز یک علت یا اصل ایجادکننده را به آن پیوند بزنیم. «به همین خاطر، جدا کردن ایده علت از ایده آغاز وجود آشکارا برای تخیل ممکن است».^۲ هیوم در ادامه از چهار اشکال مقدر بحث می‌کند و می‌کوشد به آن‌ها پاسخ بدهد. در اینجا نیازی نیست از این اشکالات و پاسخ‌های هیوم به آن‌ها بحث کنیم. نتیجه‌گیری نهایی هیوم در پایان قسمت سوم از بخش سوم کتاب اول این است که عقیده به اصل علی عام علی القاعده برخاسته از مشاهده و تجربه است. از نظر هیوم، پرسش بعدی طبیعتاً این است که «تجربه چگونه چنین اصلی را پدید می‌آورد؟»^۳ در اینجا هیوم می‌گوید که راحت‌تر آن است که پرسش از خاستگاه اصل علی عام را در این پرسش ادغام کنیم: «چرا نتیجه می‌گیریم که چنین علت‌های خاص باید ضرورتاً چنان معلول‌های خاص را داشته باشند، و چرا از یکی دیگری را استنتاج می‌کنیم؟»^۴ به این ترتیب، پرسش از اصل علی عام در پرسش از قوانین علی خاص ادغام می‌شود. هیوم بحث از اصل علی عام را در کتاب جستار ننگجاند. بحث هیوم در جستار و مثال‌های متعدد او از نمونه‌های علی خاص نشان می‌دهند که او در جستار با نمونه‌های خاص نسبت‌های

^۱. Hume 2007: 56

^۲. Hume 2007: 56

^۳. Hume 2007: 58

^۴. Hume 2007: 58

علی - معلولی سر و کار دارد. شاید هیوم تصور می‌کرده که تکلیف اصل علی عام را در رساله مشخص کرده است و دیگر نیازی به تکرار استدلال‌های آن کتاب نیست. در هر صورت، نتیجه‌گیری او در جستار (در باب جایگاه معرفتی قوانین علی خاص) همان نتیجه‌گیری قبلی او در رساله (در باب جایگاه معرفتی اصل علی عام) است:

«جسارت خواهیم کرد که این را، چونان گزاره‌ای کلی، که هیچ استثنایی نمی‌پذیرد، اظهار کنم که معرفت به این رابطه، در هیچ موردی، با استدلال‌های پیشینی حاصل نمی‌شود؛ بلکه به تمامی برخاسته از تجربه است، وقتی که درمی‌یابیم که اشیاء خاصی دائماً با یکدیگر همزمان اند.»^۱

به این ترتیب، ما حاصل بحث هیوم این است که اصل علی عام از حیث توجیه معرفتی اصلی «شهودی»، «برهانی» و «پیشینی» نیست، زیرا ایده‌های «علت» و «آغاز وجود» ایده‌هایی متمایز و جدا از یکدیگرند و بنابراین، صدق اصل علی عام به نحو شهودی، برهانی و پیشینی توجیه‌پذیر نیست.^۲ آنچه در بحث از نسبت هیوم و کانت اهمیت دارد همین نظرگاه هیومی است. اصل علی عام از نظر هیوم اصلی نیست که توجیه آن از طریق مقایسه ایده‌ها ممکن باشد. بنابراین، این اصل اصلی تصوّر بنیاد و متکی بر «نسبت تصوّرات»^۳ نیست. در ادامه و در بحث از مقدمه تمهیدات خواهیم دید که چگونه همین نظرگاه هیوم در این دیدگاه کانت متجلی

^۱ هیوم ۱۳۹۵: ۳۵. تأکید هیوم بر مشاهدتی و تجربی بودن شیوه کشف نسبت‌های علی است: «علت‌ها و معلول‌ها نه با عقل، که با تجربه کشف‌شدنی‌اند» (۳۵). «بنابراین، بیهوده است بکوشیم که بدون یاری مشاهده و تجربه، هیچ تکروردادی را معین کنیم یا هیچ علت یا معلولی را استنتاج کنیم» (۳۷).

^۲ یادآوری نکته‌ای در باب هدف استدلال هیوم خالی از فایده نیست. شاید در بادی امر به نظر برسد که هدف هیوم در آن بخش از رساله که به مسئله علیت اختصاص دارد رد صدق اصل علی عام است. اما هیوم در نامه‌ای به دوستش جان استوارت (به تاریخ فوریه ۱۷۵۴) می‌نویسد: «من هرگز این گزاره پوچ و مزخرف را که چیزی ممکن است بدون علت پدید بیاید اظهار نکردم. من فقط عقیده داشتم که یقین ما به کذب آن گزاره نه برخاسته از شهود است و نه برخاسته از برهان، بلکه برخاسته از منبع دیگری است. من تصدیق می‌کنم که برای گزاره‌هایی مثل «سزار وجود داشته است» و «جزیره‌ای به نام سیسیل وجود دارد»، نه اثبات برهانی داریم و نه اثبات شهودی. آیا شما نتیجه می‌گیرید که من صدق آنها یا حتی یقینی بودنشان را انکار می‌کنم؟» (Hume 1932: vol 1, 187). از این قطعه چنین به نظر می‌آید که هدف هیوم رد کردن صدق اصل علی عام نبوده، بلکه بحث او فقط صبغه‌ای معرفت‌شناختی داشته و غرض از آن اثبات شهودی، برهانی و پیشینی نبودن اصل علی عام بوده است. نورمن کمپ اسمیت نیز در تفسیر مشهورش بر فلسفه هیوم می‌گوید که «هیوم در اینجا صدق اصل [علی عام] را به پرسش نمی‌گیرد» بلکه «مباحث او فقط به زمینه‌ها و عللی مربوط می‌شود که باور ما به آن اصل، و عقیده یا حکم ما درباره آن به آنها متکی است» (Kemp Smith 2005: 408). چنان که کمپ اسمیت می‌گوید، این نامه به علت خصوصی بودن‌اش عموماً نادیده مانده است (409).

^۳ relations of ideas

می‌شود که اصل علیت اصلی تحلیلی نیست و در آن، مفهوم محمول در مفهوم موضوع مندرج نشده است.^۱

پیش از آن که به مقدمه تمهیدات رو کنیم و نشان دهیم که کانت از همین تحلیل هیوم از اصل علی عام متأثر بوده است، باید خاطر نشان کنیم که بیتی در قسمت پنجم از فصل دوم بخش اول کتاباش گزارش خوب و دقیقی از نظرگاه هیوم در رساله می‌دهد، و بنابراین کانت از طریق گزارش بیتی آشنایی خوب و دقیقی با نظر هیوم درباره اصل علی عام داشته است.^۲ اکنون که مسئله تأثیر و تأثر تاریخی و نقش واسطه‌گرانه بیتی روشن شده است، می‌توانیم بحث کانت در تمهیدات را به اجمال از نظر بگذرانیم. در بخش اول، شواهدی متنی از تمهیدات نقل کردیم و گفتیم که کانت دو بار در مقدمه به بیتی اشاره می‌کند. اما شاهد متنی اصلی ما در دفاع از نظرمان قطعه بلندی است که در آن کانت (پیش از اشاره به بیتی و اسوالد و رید) از تحلیل هیوم از علت و معلول بحث می‌کند. کانت می‌نویسد:

«مبدأ و اساس پژوهش هیوم عمدتاً مفهومی واحد اما بس مهم از مابعدالطبیعه، یعنی مفهوم «رابطه میان علت و معلول» (و مفاهیم ناشی از آن از قبیل نیرو و عمل) بود. وی عقل را، که مدعی بود این مفهوم را در زهدان خود پرورده به مبارزه طلبید و از او خواست تا توضیح بدهد به چه حق فکر می‌کند که هر چیزی می‌تواند طبیعتاً چنان باشد که از ثبوت آن، می‌باید ثبوت چیز دیگری نیز ضرورتاً حاصل آید، زیرا که بیان معنی علت این است. او به طرز انکارناپذیری اثبات کرد که مطلقاً محال است عقل بتواند قبل از تجربه و صرفاً به مدد مفاهیم، چنین رابطه‌ای را دریابد، زیرا که این رابطه متضمن

^۱. هیوم‌شناسان معمولاً در بحث از تلقی هیوم از علیت مطالبی را به مراحل سلبی و ایجابی یا استدلال‌های تخریبی - انتقادی و سازنده هیوم اختصاص می‌دهند. بتاتریس لونگنس، کانت‌شناس فرانسوی، خلاصه خوبی از دیدگاه هیوم درباره خاستگاه و نحوه توجیه اصل علی عام و قوانین علی خاص ارائه می‌کند که تا حدی با هر دو جنبه بحث سلبی - ایجابی و انتقادی - سازنده هیوم مرتبط است: «از نظر هیوم، باور ما به اصل علی عام فقط تعمیم باورهای علی خاص ماست. ... هیوم تصور ما از ارتباط‌های علی را از توالی مکرر حوادث مشابه استنتاج می‌کند، و باور ما به اصل علی عام را از تعمیم باور ما به ارتباط‌های علی خاص استنتاج می‌کند» (Languenesse 2005: 148). تقریر لونگنس را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

توالی مکرر حوادث مشابه ← ارتباط‌های علی خاص ← (از طریق تعمیم) اصل علی عام
به این ترتیب، «توالی مکرر حوادث مشابه» ما را به «قوانین علی خاص» می‌رساند، و تعمیم «قوانین علی خاص» ما را به «اصل علی عام» می‌رساند.

^۲. Beattie 1805: 65-73

ضرورتی است و ناممکن است که بتوان تعقل کرد که چگونه چون چیزی هست چیز دیگری هم بالضرورة باید باشد و چگونه می‌توان مفهوم چنین رابطه‌ی مقدم بر تجربه‌ای را ابداع کرد.^۱ به نظر می‌رسد که این قطعه، در کنار سخنان دیگر کانت در مقدمه‌ی تمهیدات، شواهدی در دفاع از این ادعا هستند که بحث هیوم از اصل علی‌عام کانت را از خواب جزمی‌اش بیدار کرده است. دلایل متعددی بر این ادعا وجود دارد. نخست، در این قطعه سخن از قوانین علی‌خاص نیست. کانت از «مفهومی واحد اما مهم از مابعدالطبیعه» سخن می‌گوید و این نشانگر آن است که در اینجا سخن از اصل علی‌عام است، وگرنه قوانین علی‌خاص موضوع پژوهش تجربی - علمی هستند و مابعدالطبیعه متکفل پرداختن به آن‌ها نیست.

دوم این که، هیوم در آن قسمت از رساله که شهودی و برهانی بودن اصل علی‌عام را انکار می‌کند، تقریباً همواره از واژه thing استفاده می‌کند.^۲ (فقط در پایان قسمت سوم، از واژه‌های being و object هم، هر کدام یک بار، استفاده می‌کند).^۳ جیمز بیٹی نیز در آن قسمت از کتابش که به نقد تصور هیوم از اصل علی‌عام می‌پردازد واژه thing را به کار می‌برد.^۴ و نکته مهم این است که کانت هم در قطعه مذکور از واژه «چیزی» (etwas) در متن آلمانی^۵ و something در ترجمه انگلیسی^۶ (گری هتفیلد) استفاده کرده است. باز هم به نظر می‌رسد که شباهت واژگان به کاررفته در سه متن هیوم، بیٹی و کانت نشان می‌دهد که (۱) کانت از اصل علی‌عام سخن می‌گوید، و (۲) به احتمال زیاد کتاب بیٹی واسطه آشنایی کانت با رساله بوده است.

دلیل سوم ما واژگانی است که کانت در قطعه منقول به کار برده است. کانت می‌گوید هیوم «به طرز انکارناپذیری اثبات کرد که مطلقاً محال است عقل بتواند «قبل از تجربه» و «به مدد مفاهیم»،^۷ چنین رابطه‌ای را دریابد». این سخن کانت بیان دیگری از این ادعا است که اصل

^۱ کانت ۱۳۹۰: ۸۶.

^۲ Hume 2007: 55-7

^۳ Hume 2007: 58.

^۴ Beattie 1805: 66-72.

^۵ Kant 1920, 4: 257.

^۶ Kant 1997: 7.

^۷ در ترجمه فارسی قید «صرفاً» نیز آمده است، اما در متن آلمانی و در ترجمه انگلیسی هتفیلد (و نیز در ترجمه‌های انگلیسی کاروس و الینگتون) چنین قیدی وجود ندارد. به همین دلیل، این قید را حذف کردیم.

علیت اصلی ترکیبی است. دیدیم که هیوم تأکید داشت که صدق اصل علی عام با مقایسه بین «ایده‌ها» شناختی و توجیه‌پذیر نیست. کانت این سخن هیوم را به قالب اصطلاحات خودش می‌ریزد و ادعا می‌کند که اصل علیت را نمی‌توان «از راه مفاهیم» اثبات کرد یا «از مفاهیم»^۱ به دست آورد. از آن جا که در نظر کانت احکام تحلیلی بیانگر نسبت بین مفاهیم هستند (موضوع و محمول، هر دو، مفهوم هستند) اما احکام ترکیبی بیانگر نسبت بین شهودها با مفاهیم هستند (موضوع شهود و محمول مفهوم است)، این سخن کانت که چنین رابطه‌ای رابطه بین مفاهیم نیست به این معنا است که اصل علیت از نظر کانت نه تحلیلی بلکه ترکیبی است. البته بیان کانت در این قطعه قدری گمراه‌کننده است. وقتی کانت می‌گوید عقل مطلقاً نمی‌تواند چنین رابطه‌ای را «قبل از تجربه» (پیشینی) و «از راه مفاهیم» به دست آورد، سخن او موهم این معنا است که این رابطه نه پیشینی و نه مفهومی است. چنین فهمی از سخن کانت او را کاملاً هم‌ردیف هیوم می‌کند. اما مراد کانت این نیست. او می‌خواهد بگوید که این رابطه «پیشینی مفهومی» (تحلیلی) نیست بلکه «پیشینی شهودی» (ترکیبی)^۲ است. در هر صورت، فارغ از بیان قدری گمراه‌کننده کانت، تأکید او بر «مفهومی» نبودن رابطه نشان می‌دهد که او در مورد نسبت بین موضوع و محمول اصل علی و تمایز آن‌ها از هم با هیوم هم‌نظر است و مفاهیم موجود در اصل علی عام را واجد رابطه اندراجی نمی‌داند.

دلیل چهارم و آخر ما بر این که کانت در مقدمه تمهیدات از اصل علی عام بحث می‌کند، سخن کانت در صفحات آتی است:

«من مقدمتاً در صدد برآمدنم که ببینم آیا می‌توان اعتراض هیوم را تعمیم داد یا نه، و زود دریافتم که مفهوم رابطه علت و معلول به هیچ روی تنها مفهومی نیست که فاهمه به وسیله آن ارتباط بین اشیا را به نحو مقدم بر تجربه تعقل می‌کند و در حقیقت مابعدالطبیعه سراسر جز این گونه مفاهیم نیست.»^۳

^۱. from concepts/aus Begriffen

^۲. کانت در قطعه‌ای که در متن نقل کرده‌ایم، ضمن طرح مسئله «رابطه میان علت و معلول»، در پراگمته به «مفاهیم ناشی از آن از قبیل نیرو و عمل» نیز اشاره کرده است. اشاره کانت به مفهوم «نیرو» از این جهت جالب است که او در *Reflexionen* و در یادداشت شماره ۳۷۱۶ می‌نویسد: «مفاهیم بنیادی تحلیل عبارت‌اند از: امکان، امتناع، ضرورت، امکان خاص، وحدت، و غیره؛ مفاهیم بنیادی ترکیب عبارت‌اند از: مکان، زمان، و نیرو» (ایتالیک در متن اصلی است). (Kant 2005: 82). این نشان می‌دهد که مفاهیم علت و معلول مفاهیم بنیادی ترکیب هستند (آدیکس این قطعه را متعلق به پیش از سال‌های ۱۷۶۴-۶۶ یا ۱۷۶۴-۶۸ می‌داند).

^۳. کانت ۱۳۹۰: ۸۹.

این قطعه و اشاره کانت در سطرهای بعدی به استنتاج همه مفاهیم مابعدالطبیعه نشان می‌دهند که سخن از اصل علی عام است.

به این ترتیب، می‌توانیم به هر دو جنبه تاریخی و تفسیری پرسش اول پاسخ دهیم و نتیجه بگیریم که بحث هیوم از اصل علی عام در رساله کانت را از خواب جزمیت بیدار کرده است. این نتیجه‌گیری با برخی از سخنان دیگر کانت نیز تأیید می‌شود. گفتیم که کتاب بیتی در سال ۱۷۷۲ به آلمانی ترجمه و منتشر شد. اگر فرض کنیم که کانت در سال ۱۷۷۲ و با مطالعه کتاب بیتی به مسائل اصلی فلسفه نقادی نزدیک‌تر شده است،^۱ آنگاه نوشته‌های دیگر کانت در این دوره اهمیت بیشتری خواهند یافت. حال، نکته جالب اینجا است که در همان سال ۱۷۷۲، دو نوشته از کانت داریم که مشابهت‌های زیادی با دغدغه‌های او پس از مطالعه کتاب بیتی دارند. اولی بخشی از نامه مشهور کانت به مارکوس هرتس است، و دومی یکی از یادداشت‌ها و تأملات^۲ کانت. کانت در نامه مشهورش به هرتس (به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۷۷۲) این پرسش را مطرح می‌کند که مفاهیم محض فاهمه، که نه معلول اشیا هستند و نه علت آن‌ها، چگونه بر اشیا دلالت می‌کنند؟^۳ این پرسش از مهم‌ترین پرسش‌هایی است که کانت را به سوی ایدئالیسم استعلایی هدایت کرد. اکنون، می‌توان ادعا کرد که پرسش کانت در نامه هرتس و مسئله‌ای که هیوم، با تحلیل‌اش از اصل علی عام، برای کانت مطرح کرد دو بیان مختلف از یک مسئله هستند. پرسش کانت در نامه هرتس این است که مفاهیم محض فاهمه مثل علت، وحدت، جوهر و ... چگونه بر ایزه‌ها دلالت می‌کنند، وقتی از خود اشیا برگرفته نشده باشند؟^۴ و پرسش او پس از آشنایی با رساله این بوده است که موضوع و محمول اصل علی، بی آن که از تجربه برآمده باشند و بی آن که خود این اصل هم از تجربه برآمده باشد، چگونه در حکم با هم ترکیب می‌شوند؟ به نظر می‌رسد که همزمانی این دو پرسش و همزمانی نامه کانت به هرتس و آشنایی

^۱ می‌گوییم «نزدیک‌تر شده است» زیرا رد پای برخی از مسائل و آرای کانت در دوره نقادی را در سال‌های پیش از ۱۷۷۰ نیز می‌توان یافت.

^۲ Reflexionen

^۳ Kant 1999: 133

^۴ برای ملاحظه تفسیری از این نامه که از جهت دیگری مؤید نظرگاه ماست، بنگرید به White Beck 1989: 21-6

او با رساله اتفاقی نیستند^۱ و احتمالاً هیوم بوده است که جرقه نهایی را در خرمن اندیشه‌های مستقل کانت جهانیده است.^۲

نوشته دوم کانت یکی از یادداشت‌های او است که بنا به نظر آدیکس در سال ۱۷۷۲ تحریر شده است. کانت در یادداشت شماره ۴۴۷۳ می‌نویسد:

«پرسش این است، چگونه ما می‌توانیم اشیا را کاملاً پیشینی، یعنی مستقل از هر نوع تجربه، بازنمایی کنیم ... و چگونه می‌توانیم اصولی را که از هیچ تجربه‌ای برنخاسته‌اند (و در نتیجه پیشینی هستند) درک کنیم؛ چگونه می‌شود که ابژه‌ها با آن چیزی مطابق باشند که صرفاً حاصل اذهان جدای ما است ... این که یک باز نمود، که خودش معلول ابژه است، با آن ابژه مطابق باشد به سادگی فهمیده می‌شود. اما مطلبی که آنقدرها روشن نیست این است که چگونه ممکن است چیزی که صرفاً زاده مغز من است، به عنوان یک باز نمود با ابژه مرتبط شود.»^۳

این قطعه هم مشابه نامه کانت به هرتس است و هم با قطعه‌ای که از تمهیدات نقل کردیم مرتبط است. شباهت این قطعه به نامه هرتس روشن است چرا که در هر دو، مسئله کانت این است که چگونه ممکن است باز نمود یا تصویری^۴ که معلول ابژه نیست به آن ابژه دلالت کند. اما رابطه این یادداشت با تمهیدات جالبتر است زیرا کانت در آغاز یادداشت می‌پرسد که «چگونه ما می‌توانیم اشیا را کاملاً پیشینی، یعنی مستقل از هر نوع تجربه، بازنمایی کنیم». و دیدیم که کانت در تمهیدات نیز درگیر این مسئله بود که «چگونه می‌توان مفهوم چنین رابطه مقدم بر تجربه‌ای [پیشینی] را ابداع کرد». بنابراین، این قطعه هم، که مانند نامه هرتس در سال ۱۷۷۲ نوشته شده است، شباهت چشمگیری با سخنان کانت در تمهیدات دارد.

اگر دیدگاه ما درباره نسبت هیوم و کانت درست باشد، آنگاه پرسش پاسخ سوم (دوره تحول کانت) چندان پیچیده نیست و در مورد آن اختلاف چندانی هم وجود ندارد. بر اساس این تفسیر، می‌توانیم ادعا کنیم که بیداری کانت از خواب جزمیت علی‌القاعده در بین سال‌های ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۲ رخ داده است.

^۱. ترجمه آلمانی کتاب بیٹی در عید پاک سال ۱۷۷۲ منتشر شد (Kemp Smith 2003: xxxvi) و بنابراین، نامه کانت به هرتس باید یکی دو ماه پیش از انتشار کتاب بیٹی نوشته شده باشد. اما این فاصله زمانی اندک اهمیت چندانی ندارد.

^۲. خود کانت به «جرقه» هیوم اشاره می‌کند (کانت ۱۳۹۰: ۸۵-۶).

^۳. Kant 2005: 138-9

^۴. representation/Vorstellung

گفتیم که کانت در نامه‌ای به گاروه (در سال ۱۷۹۸) گفته است که مسئله تعارض‌های عقل بود که او را «نخستین بار» از خواب جزمی‌اش بیدار کرد. برخی از کانت‌شناسان معتقدند که چه بسا هیوم از طریق مطرح کردن مسائل دیگری کانت را از خواب جزمیت بیدار کرده است. برای مثال، برخی مفسران گفته‌اند که (الف) تشکیک هیوم در اصل علی‌عام از حیث کاربرد آن در مابعدالطبیعه و در بحث از وجود خدا بود که کانت را از خواب جزمی بیدار کرد، و نه صرف تشکیک او در اصل علی^۱. برخی دیگر معتقدند که (ب) حمله هیوم به روایتی خاص از اصل علی، یعنی اصل جهت کافی در سنت عقل‌گرایانه بود که بر کانت تأثیر گذاشت.^۲ و برخی مفسران بر این باورند که (ج) چه بسا تعارض‌های تخیل که هیوم در رساله مطرح می‌کند کانت را از خواب جزمی بیدار کرده باشد.^۳ تحلیل ما در بخش‌های اول و دوم نشان می‌دهد که دیدگاه کلاسیک، که بر تأثیر نقد هیوم بر اصل علی‌عام در رساله انگشت تأکید می‌گذارد، هنوز هم دیدگاهی پذیرفتنی و مستند به شواهد است و حتی اگر فرض کنیم که نظریه‌های بدیل هم شواهدی در دفاع از خود دارند، باید آن‌ها را در پرتو و چارچوب دیدگاه کلاسیک قرار داد. برای مثال، نظریه بدیل اول (الف) تفاوت‌چندانی با تفسیر مختار ما ندارد و می‌توان نظریه اول را در امتداد دیدگاهی قرار داد که ما در این مقاله مطرح کردیم. همین سخن در مورد نظریه بدیل دوم (ب) نیز صادق است و می‌توان این نظریه را نیز در چارچوب تفسیر ما قرار داد. کانت تحت تأثیر نقد هیوم به اصل علی‌عام به این نتیجه رسید که اصل علی‌عام، که یکی از اشکال اصل جهت کافی است، اصلی تحلیلی نیست و نمی‌توان آن را از اصل عدم تناقض استنتاج کرد. بنابراین، نقش حمله هیوم به اصل جهت کافی را می‌توان در مسئله نقد هیوم به نحوه توجیه و اعتبار اصل علی‌عام جذب و ادغام کرد. در مورد مسئله تعارض‌ها (ج)، شکی نیست که کانت از سال‌های ۱۷۶۹-۷۰ به این مسئله می‌اندیشیده است. اما به نظر نمی‌رسد که این مسئله آن رانه و نیروی اصلی بوده باشد که کانت را به سوی ایدئالیسم استعلایی پیش راند، زیرا کانت در تمهیدات، که مهم‌ترین سند در تفسیر نحوه تأثیر هیوم بر اوست، سخنی از تعارض‌ها نمی‌گوید. از این گذشته، برخی از مدافعان نظریه بدیل سوم (ج) اذعان می‌کنند که نظریه آن‌ها مکمل

^۱. Hatfield 2001: 192

البته، این تلقی آبراهام اندرسون از نظرگاه هتفیلد است (Anderson 2010: 83)

^۲. Anderson 2010: 84

^۳. مانفرد کوون (1983: 175-93) و وولفگانگ ارتل (2002: 617-40) چنین دیدگاهی را مطرح می‌کنند.

نظرگاه کلاسیک است نه این که لزوماً با آن در تناقض باشد.^۱ اگر بپذیریم که نقد هیوم به اصل علی عام در رساله تأثیر اصلی را بر کانت نهاده است، آنگاه می‌توان همه این تأثیرات دیگر هیوم را نیز در چارچوب تأثیر اصلی او (نقد اصل علی عام) فهمید. در نهایت، اگر با تفسیری که در این مقاله مطرح شد موافق باشیم، تأثیر هیوم بر کانت و پیدایش فلسفه نقادی را می‌توان به این صورت خلاصه کرد:

نقد هیوم ← نتیجه‌گیری کانت: ترکیبی پیشینی بودن اصل علیت ← مسئله امکان حکم ترکیبی پیشینی ← ایدئالیسم استعلایی ← محدود کردن اطلاق اصول فاهمه به پدیدارها بر اساس این تلقی، نقد هیوم به اصل علی عام سرآغاز همه تحولات فکری دیگر کانت بوده است و نیازی نیست که دیدگاه کلاسیک کسانی چون نورمن کمپ اسمیت را کنار بگذاریم.^۲

نتیجه‌گیری

بر اساس شواهد تاریخی، کانت به واسطه کتاب پژوهش جیمز بیٹی با تحلیل هیوم از «اصل علی عام» در رساله آشنا بوده است. از سوی دیگر، شواهد متنی ما و مقایسه رساله هیوم، پژوهش بیٹی و تمهیدات کانت نشان می‌دهند که میان بحث هیوم در رساله و بحث کانت در مقدمه تمهیدات شباهت‌های چشمگیری وجود دارد. دو نوشته دیگر کانت در همین دوره (نامه هرتس و یادداشت شماره ۴۴۷۳) نظرگاه ما را تقویت می‌کنند. از همین رو و بر اساس ادله تاریخی - تفسیری، پاسخ پرسش اول روشن می‌شود. از این گذشته، گفتیم که بین آشنایی کانت با جستار هیوم (۱۷۵۵) و تحول فکری او (۱۷۷۲-۱۷۷۰) فاصله‌ای پانزده تا هفده ساله وجود دارد و این نشان می‌دهد که جستار تأثیر چندان دگرگون‌کننده‌ای بر کانت نهاده است. علاوه بر این، بعید است که کانت در دوره پیشانقادی بر این گمان بوده باشد که قوانین علی خاص از نظر معرفتی پیشینی یا از نظر موجهاتی ضروری هستند. به این ترتیب، نظریه‌ای که بر کتاب جستار و بحث هیوم از قوانین علی خاص تأکید می‌کند پشتوانه تاریخی - متنی چندان

^۱. مانفرد کوون یادآوری می‌کند که تبیین او از نسبت کانت و هیوم با ادعاهای نظام‌مند نظریه‌ای که بر نقش هیوم و رساله تأکید دارد در تناقض نیست، بلکه فقط این نظریه را تعدیل و تکمیل می‌کند (Keuhn 1983: 183, n 34).

^۲. کمپ اسمیت در کتاب شرحی بر نقد عقل محض کانت (۱۹۱۸) بحث مستوفایی را به مسئله تأثیر هیوم بر کانت اختصاص داده که هنوز هم از پس صد سال واجد مطالبی بسیار مهم است. کمپ اسمیت به همان دیدگاهی قائل است که ما در این مقاله از آن دفاع کردیم. بنگرید به صفحات زیر از تفسیر کلاسیک او:

- xxxiii-xxxvii, 30, 61 ff., 593 ff.

نیرومندی ندارد. تأثیر رساله و اصل علی عام هنوز هم نظریه‌ای مقبول و پذیرفتنی است. و نهایتاً، وقتی پاسخ پرسش‌های اول و دوم روشن شود، پاسخ پرسش سوم نیز روشن خواهد بود. به احتمال زیاد، بیداری کانت از خواب جزمیت در بین سال‌های ۱۷۷۰-۷۲ رخ داده است. می‌توان ادعا کرد که کانت خود مستقلاً و نیز در نتیجه مطالعه/فکار شبانه یک شکاک هیوم به پرسش‌هایی درباره نحوه دلالت مفاهیم محض فاهمه و قلمرو اعتبار و اطلاق این مفاهیم می‌اندیشیده است. این مسائل و تفکرات احتمالاً از سال‌های ۱۷۶۸ به بعد ذهن او را به خود مشغول کرده بودند. تأثیر انقلابی هیوم در این بود که (به تعبیر خود کانت) «جرقه» ای در این بحث جهانید. اما این جرقه خرمن اندیشه‌های کانت را، که از پیش آماده سوختن بودند، شعله‌ور کرد و چشم او را به مسائل نظری جدیدی گشود.

فهرست منابع:

کانت، ایمانوئل، *تمهیدات، مقدمه‌ای بر هر مابعدالطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، چ ۵، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۰.
هیوم، دیوید، *کاوشی در خصوص فهم بشری*، ترجمه کاوه لاجوردی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۵.

- Anderson, A. "The Objection of David Hume". Published in *Rethinking Kant*, vol 2, ed. by Pablo Muchnik. Newcatle upon Tyne: Cambridge Scholars Press. pp. 81-120. 2010.
- Beattie, J. *An Essay on the Nature and Immutability of Truth in Opposition to Sophistry and Scepticism*. Edinburgh: Denham & Dick. 1805.
- Ertl, W. "Hume's Antinomy and Kant's Critical Turn", *British Journal for the History of Philosophy*, 10 (4), pp. 617-640. 2002.
- Hatfield, G. "The Prolegomena and the Critiques of Pure Reason", published in *Kant und die Berliner Aufklärung, Akten des IX. Internationalen Kant-Kongresses*, Band 1, ed. Volker Gerhardt, Rolf-Peter Horstmann, and Ralph Schumacher, Walter de Gruyter, Berlin, New York. pp. 185-208. 2001.
- Hume, D. *A Treatise of Human Nature*. Ed. by David Fate Norton & Mary J. Norton. Oxford University Press. 2007.
- Hume, D. *The Letters of David Hume* (2 Vols). Ed. by J.Y.T. Grieg. Oxford: Clarendon Press. 1932.
- Kant, I. *Correspondence*. Trans. and ed. Arnulf Zweig. Cambridge University Press. 1999.
- Kant, I. *Notes and Fragments*. Trans. Curtis Bowman, Paul Guyer, Frederick Rauscher, ed. Paul Guyer. Cambridge: Cambridge University Press. 2005.
- Kant, I. *Prolegomene zu einer jeden künftigen Metaphysik, die als Wissenschaft wird auftreten können*. Leipzig . Verlag von Felix Meiner . 1920.

Kemp Smith, N. *A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*. Second revised and enlarged edition 1923 (first ed. 1918). With a new introduction by Sebastian Gardner. London: Palgrave Macmillan. 2003.

Kemp Smith, N. *The Philosophy of David Hume*. With a new introduction by Don Garrett. London: Palgrave Macmillan. 2005.

Kitcher, P. "James Beattie", published in *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, ed. by Robert Audi. Cambridge University Press. p. 75. 1999.

Kuehn, M. "Kant's Conception of Hume's Problem," *Journal of the History of Philosophy*, 21. pp. 175-93. 1983.

Languenesse, B. *Kant on the Human Standpoint*. Cambridge University Press. 2005.

Louden, R.B. "A Writer More Excellent than Cicero, Hume's Influence on Kant's Anthropology", published in *Kant and The Scottish Enlightenment*. Ed. by Elizabeth Robinson & Chris W. Surprenant. Routledge. pp. 164-80. 2017.

P. Wolff, R. "Kant's Debt to Hume via Beattie". *Journal of the History of Ideas*, Vol. 21, No. 1 (Jan. - Mar.), pp. 117-123. 1960.

Van Cleve, J. *Problems from Kant*. New York: Oxford University Press. 1999.

White Beck, L. "Two Ways of Reading Kant's Letter to Herz: Comments on Carl", published in *Kant's Transcendental Deductions: The Three Critiques and the Opus postumum*, ed. Eckart Forster, Stanford University Press. pp. 21-6. 1989.

Hume and Kant's Awakening from Dogmatic Slumber: Revisited

Seyed Mohammad Hasan Ayatollah Zadeh Shirazi*

Arash Jamshidpour**

Abstract

Immanuel Kant says in *Prolegomena* that “the remembrance of David Hume was the very thing that many years ago first interrupted my dogmatic slumber”. Despite this confession, it is still not clear just how Hume awoke Kant from his dogmatic slumber. Interpreters’ disagreement springs from the fact that there is no consensus over any aspect of this influence. Did Hume’s critique of causality awake Kant, or his discussion of antinomies of imagination? If the former is the case, which discussion of causality? Has Kant been familiar with Hume’s own works? In the introduction of the paper, we distinguish three different questions. In the first part of the paper, we deal with the historical aspect of Hume’s influence on Kant and the degree of Kant’s familiarity with Hume’s two famous works, *Treatise* and *Enquiry*. In the second part, firstly, we deal with the interpretative aspect of Kant’s relation to Hume and argue that it was Hume’s discussion and critique of the epistemic and semantic status of “general causal principle” in *Treatise* which finally awoke Kant from his dogmatic slumber. If our account of Hume’s major influence on Kant is accepted, then Hume’s other impacts should be explicated light of our explanation. In conclusion, we offer some of the findings of this paper

.Keywords: causality, general causal principle, particular causal laws, *Treatise*, *Prolegomena*

* Assistant professor, Shahid Beheshti University,

Email Address: h_shirazi@sbu.ac.ir

** Ph.D student of Western Philosophy, Shahid Beheshti University,

Email Address: arash_philomis@yahoo.com